

هزاران جوجه‌فلامینگو از لانه‌هایشان بیرون آمده‌وبه دریاچه نمک «اکسرای» ترکیه رفته‌اند، عکس از گنتی ایماژ



دود برخاسته از دهانه آتشفشان بسیار فعال «اتنا» در «سیسیل، ایتالیا، عکس از شاتراستوک



در ماه رمضان، این مرد لاستیک فروش اهل «بمبئی» هند در میان انبوه لاستیک‌ها، قرآن می‌خواند. عکس از خبرگزاری رویترز

دنیابه روایت تصویر

▪ در محضر بزرگان

### اشتغال اصلی والدین باید تربیت فرزند باشد

مرحوم آیت‌ا... مجتبی تهرانی در توصیه‌ای درباره تربیت فرزند گفته‌اند:

«بهترین چیزی که پدر برای فرزند به ارث می‌گذارد، از خودش باقی می‌گذارد، همان تربیت اوست. ارثیه در مال نیست، چرا؟ چون رابطه آن با انسان اعتباری است. تو که رفتی دیگر تو مالک نیستی! وقتی مُردی، دیگر تمام شد، برو آن‌جا هر چه می‌خواهی دست و پا بزنی. اشتغال اصلی والدین باید تربیت فرزند باشد نه تأمین مادی او! لذا ما در معارفمان این را داریم که شما در ارتباط با خانواده‌تان، خاندانتان به طور کلی، بیشترین سعی و کوشش‌تان را برای مسائل مادی او نگذارید! بلکه از این طرف بیشترین هم‌تو، تربیت او باشد. چون او ادامه وجود تو است، بقای تو به بقای انسانیت و معنویت اوست نه حیوانیت او. اگر او از بعد انسانی‌اش تربیت بشود، از نظر بعد معنوی‌اش تربیت شود، این ادامه حیات انسانی توست، ادامه حیات معنوی تو است.»

برگرفته از پایگاه اطلاع رسانی حوزه

▪ بریده‌ها

ر فقیق واقعی

به سهراب نگاه می‌کنم. هزار بار به من گفته بود که زمان جنگ زن بگیر. «رفیق زمان جنگ، زن زمان جنگ، رئیس زمان جنگ، فرمانده زمان جنگ، زبردست زمان جنگ، آدم زمان جنگ، ماندنی‌تر است. پیامبر هم رفقای شعب ابوطالب را بیشتر دوست داشت، رفقای دوران تبعید در اطراف مکه... رفقای سختی، رفقای گرفتاری، رفقای مریضی، رفقای مرگ و میر، رفقای دشمن‌دار، رفقای مشدی، رفقای که بدانند حتی جان آدمیزاد هم پریدنی است، چه رسد به مال و منالش، و الا بعد فتح مکه که همه با آدم جی‌جی‌واچی می‌شوند...»

کتاب «ایتر» اثر رضا امیرخانی

▪ فتونکته



▪ افسانه‌های نوین

### استاد ز رنگ و دانشجوهای زبل

چهار دانشجوی زبل یک هفته قبل از امتحان پایان ترم به مسافرت رفتند و حسابی خوش گذرانند. اما وقتی به شهر خود برگشتند متوجه شدند که امتحان سه‌شنبه نبوده، بلکه دوشنبه صبح بوده است. بنابراین تصمیم گرفتند دروغی به استاد بگویند تا قبول کند ازشان دوباره امتحان بگیرد. به استاد گفتند: «ما به شهر دیگری رفته بودیم که در راه برگشت وسط بیابان لاستیک خودرویمان پنجر شد و مدت زمان طولانی نتوانستیم کسی را برای کمک گیر بیاوریم. به همین دلیل دوشنبه به امتحان نرسیدیم.» استاد فکری کرد و پذیرفت که آن‌ها روز بعد بیایند و امتحان بدهند.

چهار دانشجو روز بعد به دانشگاه رفتند و استاد آن‌ها را به چهار اتاق جداگانه فرستاد و بهشان ورقه امتحانی داد. سؤال اول آسان بود و ۴ نمره داشت که به راحتی به آن پاسخ دادند. سؤال دوم ۵ نمره داشت و این بود: «کدام لاستیک پنجر شده بود؟» دانشجویهای زبل که فکر اینجا را کرده بودند و از قبل با هم هماهنگ کرده بودند، پاسخ یکسانی نوشتند. نوبت سؤال سوم بود که پشت ورقه بود و ۱۱ نمره داشت: «مارک لاستیک چه بود؟» این‌جا بود که چهار دانشجو رودست شدیدی خوردند و درس را افتادند تا ترم بعد بدون پنچری آن را پاس کنند!

▪ یادش بخیر



▪ اندکی صبر

### کفش‌های تو

به رویدادی بزرگ محتاجم اتفاقی که بی‌خبر باشد کاش وقتی به خانه برگشتم کفش‌های تو پشت در باشد

مرگان عباسلو

### به مناسبت سالروز شهادت شهید جلیل محدثی‌فر

شهید جلیل محدثی‌فر فرمانده گردان یاسین در اول شهریور ۱۳۴۲ در مشهد به دنیا آمد. او پیش از پیروزی انقلاب، در مبارزات انقلابیون مشهد حضوری فعال داشت. جلیل در سال ۵۹ دبیرستان را رها کرد و به جبهه رفت. ابتدا در کنار شهید چمران بود ولی در اواسط جنگ، گردان غواصان پرافتخار یاسین را تأسیس کرد و خودش فرماندهی آن را به عهده گرفت. شهید جلیل محدثی‌فر سرانجام در ۱۰ تیر ماه ۱۳۶۶ در منطقه «ماووت» به شهادت رسید. امروز به مناسبت سالروز شهادتش گوشه‌هایی خواندنی از زندگی او را با هم مرور می‌کنیم:

تواضع جلیل

در یکی از روزها که جلیل مجروح شده بود، حسین آقا (شوهرخواهر جلیل) برای تهیه گاز پانسمان به داروخانه رفت. دکتر داروخانه پرسید: «گاز را برای چه کسی می‌خواهی؟» حسین آقا جواب داد: «برادر خانمم مجروح است.» دکتر پرسید: «نام او چیست؟» حسین آقا جواب داد:

▪ دور دنیا

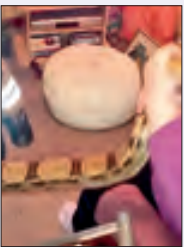
### بزرگ ترین تجمع بوگا کاران!

**گینس!** ناگفته پیداست که هندی ها رکورددار ورزش یوگا در دنیا هستند. از آنجا که یوگا برای مردم این کشور جایگاه ویژه ای دارد، آن‌ها هر سال در روز ملی یوگا، گردهمایی عظیمی دارند که صدها هزار نفر در آن شرکت و حرکات یوگا را تمرین می کنند. گردهمایی امسال هندی ها در روز یوگا، با حضور ۳۵ هزار و ۹۸۳ نفر رکورد بزرگ ترین تجمع یوگاکاران را شکست!



### ماری که در لوله بخاری گیر افتاد!

**اسکای نیوز** / مارهای بواً معمولاً محیط‌های تاریک را برای مخفی شدن انتخاب می‌کنند، اما یک مار برای مردم ۲ و نیم متری در شهر کوچک «لینکن» در انگلیس، فاصله طولانی و عجیبی را از سقف یک خانه تا لوله بخاری طی کرده بود! در نهایت آتش‌نشانان با تلاش زیاد و اِره کردن لوله بخاری، این مار بخت برگشته را که به دلیل باریک بودن لوله بخاری، امکان حرکت نداشت نجات دادند!



### از کری خوانی فیسبوکی تا زندان!

**آد نیوز** / یک پسر ۲۷ ساله برزیلی، فقط به خاطر یک کل کل و کری خوانی فیسبوکی، به زندان رفت! این جوان که هنوز نامش فاش نشده است، قصد داشت با پرت کردن چندین سطل آب به سمت مشعل المپیک، آن‌را خاموش کند که موفق نشد و توسط پلیس به جرم وارد آوردن خسارت به اموال عمومی دستگیر شد! او فعلاً در بازداشت به سر می‌برد و احتمالاً از شش ماه تا سه سال زندانی شود!



از افتخارات بچه‌ها این بود که بگویند با جلیل هستیم. جلیل یک جوان ۲۴ ساله بود اما توانمند.

مدیریت جلیل

شهید جلیل محدثی‌فر از ما خواست به بچه‌ها خبر بدهیم هر کسی می‌خواهد می‌تواند برگردد. من اعتراض کردم که اگر یک کمک‌آرپی‌جی‌زن برگردد، چه کسی قرار است کارش را انجام دهد؟ جلیل با لبخند گفت: «همین که گفتم را به همه بگویید.» با انعکاس این خبر، شوری بین بچه‌ها برپا شد. همه محکم ماندند...

راه‌آمام(ره)

با عشق و علاقه خاصی راهی جماران شدیم برای دیدار امام(ره). دیر رسیدیم، درها را بسته بودند. بچه‌ها ناراحت بودند. جلیل از راه رسید، رفتیم جلو و گفتیم: «جلیل دیدی این همه راه اومدیم امام رو ببینیم نشد؟» جلیل گفت: «مهم اینه که حرف امام رو زمین نمونه؛ دیدار امام مهم نیست.» جلیل فرمانده رشید ما فقط ۲۲ سال داشت.

سیدجواد کافی



مغازه داری که جای بهتری برای خوابیدن پیدا نکرده است!

Like Comment

« ۲۵ + تا عکس می‌دارید آواتار تلگرامتون چرا نباید پیکش عکس خودتون باشه؟ ما با عکس امان از عاشقی و تنها و مغرور و اینا چطوریم بفهمیم شما کدومید؟! »

« من کلاس گیتار می‌رفتم پدرم در می اومد گیتارم رو با خودم بکشم این و اون ور و تو تاسی جا بدم، بدبخت اینا که کلاس پیانو میرن، چه زوری دارن واقعا! »

« تخمه خوردن اولش از روی لذت، از یه جایی به بعد انگار میشه وظیفه باید توموش کنی! »

« یه سری این قدر خمیر دندون رو فشار دادم زد رو شونه ام و گفت بیا نزدیک! ۲۰ تومن گذاشت تو جیب جلوی پیرهنم گفت برو یکی دیگه بخر من توموم شد! »

« یه بار تو باشگاه اومدم نی بزمن تو ساندیس، یکی اومد جفت گلو داداش داری اشتباه می‌زنی؛ نی رو گرفت و زد تو قسمت «از اینجا باز شود» »

Like Comment

سومیش خیلی سخته‌خُب!

سلام. برنده خفن استرپ ۷۹ تا ۸۱ خانم آنا ظاهری هستن که با شماره همراه۹۱۵۸۰۰۰۰۱۲۶ پیامک ارسال می‌کردن. جایزه ۵۰هزار تومانی نقدی ایشان به محض اینکه شماره کارشنون رویفرستن واریزمیشه.

اما نئوی مسابقه قبلی مون ساعت ۱۰:۲۷ شب این پیامک به دستمون رسید که:

«سلام.»
«کارخانه دار.»
«قهرمانی»
«...»
باباجون سومیش خیلی سخته راهنمایی کن‌خُب!»

این پیامک به دلیل سادگی و جالب بودن نوع گفتارش انتخاب شده‌بود. امیرحسین اسماعیل احمدی از تربت جام هم گفته: «سلام.»
من نه ادعایی دارم نه نفس کش می‌طلبم. فقط نمیدونم چرا اسمم در نمیداد!»

بررسی کردیم دیدیم مثلاً نئوی سه مسابقه اخیر یکی از کلماتشون بجای «آماردار» «آمارگیر» بوده! دقت لطفا!

فلا!

÷ | < | > ÷

- ÷ | > ÷ - =

÷ ! \* ÷ × ÷ ! (

▪ کله چفوک‌کی

### آق کمال افطاری می‌دهد

هر کدوم‌مان داشتیم پای سفره افطار حلیم نخوردم و زار می‌زدیم. تقریباً کار همیشگی‌مانه که وقت افطار بواشکی یا تابلو اشک بریزم، چون هم‌زمان مشه با برنامه م‌عسل. آقاجان در حالی که داشت بغضشه قورت م‌داد و از خانم بزرگ نمک‌دون میگرفت، گفت: «شما نمخن خانواده آقای دکتر ره افطار دعوت کنن؟» خوشحال رفتم ولی به روی خ‌دم نیاوردم. مادرَم که داشت اشکاشه پاک میکرد گفت: «چرا اتفاقا دیروز صحبتش بود، منظر بودم ایام شهادت بگذره تا دعوتشاکنم. شمایم کمتر نمک بزین به غذا!نا!» خانم‌بزرگ گفت: «چی کار خوبی. به ای هوا دور هم جمع مشم و تکلیف ای دوتا جوونم روشن مشکیم. هومو شکره بدن.» آقام در حالی که داشت شکرپاشه م‌داد دست خانم‌بزرگ گفت: «خلیلم خوب. پس ینگ دیگ شله می‌گیرُم، قهپاشه ام با شما خانما. خانم وخه بهشاز رنگ بزَن بری جمعه‌شب دعوتشاکن. حاج‌خانم شمایم کمتر شکر بیزین!» حالا مو ره میگی ای وسط داشتُم بال درمی‌آوردم. هرچند نمدنسُتم که ای کار درسته یا نه، ولی آقام و بابای کاملیا خانم ایقند با هم رفیق رفته بودن و مادراما هم با هم صمیمی شده بودن که م‌ترسیدُم اصلا بحث از دواج ما دو تا چُفوک عاشق یادشا بره و مهمونی تبدیل بره به دورهمی رفاقتی!

مادرَم گفت: «کمال جان تویم به مَسود رفیقَت و خانمش بگو که بین، تا احساس تنهایی نکنه عروس گلم» او! روم نشد بُکم جان ما کوتاه بین! درسته مسود رفیقمه ولی جاش اینجی نیست خو. واز یک دری‌وری مگه آبروما ره مبره. گفتُم: «چشم». شمایم لازم نیست زحمت بکشن. خودم سر راه شله مخُرَم، با نون قاق و یک سطل فرنی.» مادرَم گفت: «نه پسر گلم، خ‌دُم فرنی مخصوص دو رنگ درست مشکُم.» آبیچیم که داشت با صفحه تلویزیون و عکس احسان علیخانی سلفی میگرفت تا بفرسته بری برنامه گفت: «منم تیرامیسو و موهیتو درست می‌کنم، رو کم کنی!» خدا به خیر بگذرونه ای مهمونی ره، حالا تا جمعه‌شب بگذره و ببینم سرونش ما چی مشه. اصلاً آبا وقت دزن و منتن بین یا نه. تو ای فکر! بودم که برازم جمال آمد کنارَم، گفت: «داداش حلیمته نمخی؟» فرصت ن‌داد تگون بخورُم، هنوز حرفش تموم نرفته بود که نمک و شکر ره با هم خالی کرد تو بشقایم و شروع کرد به خوردن!

▪ باس ماس



لیدر اجرا: اسرار بی‌درمانی

▪ ماوشما

شماره پیامک: ۲۰۰۰۹۹۹۹

اگر می‌خواهید با حوصله، سر فرصت و بدون نگرانی از محدودیت کاراکترها، با ما در ارتباط باشید، مطلب، عکس، خاطره، نقد و نظر هاتون رو به حساب کاربری ما در نرم‌افزار تلگرام به ادرس @zendegiisalam بفرستین.

▪ واقعا از شما انتظار نمی‌رفت درباره اون برنامه ماه‌عسل که خیلی زرد بود، پرونده چاپ کنین. مصطفی، مشهد

▪ دلیل خاصی داشت صفحه «خانواده و مشاوره» دیروز همماش درباره طلاق بود؟

▪ دهان‌شویه خانگی خیلی عالی بود، ممنون از صفحه «سلامت».

▪ «زندگی سلام» عزیز! چند پرونده آخرت خیلی ضعیف بود. حس می‌کنم سوزَه کم آوردی. دیگه داری میشی صفحه معارف. تنوع بده لطفا. مصطفی جلاپان

▪ از همسر عزیزم ریحانه به خاطر مهر‌بنیش تشکر می‌کنم. جواد معصومی نانی، مشهد

▪ لطفاً ستون «سفرنامه» رو بیشتر چاپ کنین، مخصوصاً از آقای منصور ضابطیان.

▪ همسر عزیزم صدیقه جان! از این‌که همیشه در کنارم هستی ازت ممنونم.

حسن، فرچان